

عذایی که نازل نشد!

بحرانهای انسان معاصر نظیر بحرانهای معرفتی، اخلاقی، روانی و معنوی تا حد زیادی از عدم شناخت انسان و بی توجهی به بعد روحانی و تأکید زیاد بر شناخت حسی نشأت می گیرد.



بحرانهای انسان معاصر نظیر بحرانهای معرفتی، اخلاقی، روانی و معنوی تا حد زیادی از عدم شناخت انسان و بی توجهی به بعد روحانی و تأکید زیاد بر شناخت حسی نشأت می گیرد. به گزارش خبرگزاری مهر، بی شک زندگی انسان معاصر از جهات مختلفی با انسانهای پیشین تفاوت دارد. پیشرفت علم و فناوری، شکل زندگی انسان را به کلی دگرگون ساخته و رفاه و آسایش ظاهری برای او فراهم آورده است. ولی در عین حال به اقرار تعداد زیادی از روان شناسان و جامعه شناسان بزرگ مشکلات و بحران های جدیدی نیز فراروی او نهاده است.

وقتی به بحرانهای انسان معاصر نظیر بحرانهای معرفتی، اخلاقی، روانی و معنوی توجه کنیم، در می یابیم که همه آنها تا حد فراوانی از خود ناشناسی یا عدم شناخت انسان ناشی شده اند.

بحران اخلاقی

شکی نیست که انسان مدرن با بحران اخلاقی مواجه است. امروزه جهان از رذایل اخلاقی رنج می برد، رذایلی مانند میگزاساری، شهوت رانی، همجنس بازی، آزار و اذیت جنسی کودکان و نوجوانان، تعدی به حقوق دیگران به بهانه حقوق بشر و دموکراسی، استثمار و استعمار، محروم کردن ملت های مستقل از فناوری های علمی، پرده داری نوین و تزلزل کانون خانواده و نقض شخصیت واقعی زن.

در جهان معاصر، معیار و ملاک خوبی و بدی اخلاقی، لذت گرایی و سودگرایی مادی است. دعوت انسان به ارزش ها و فضایل والای انسانی و مبارزه با نفس اماره، بی معنا شده است و رذایل اخلاقی، بر اساس این ملاک ها، توجیه اخلاقی پیدا کرده اند.

ریشه این بحران اخلاقی، غفلت از ساحت غیر مادی انسان و فضایل فطری او و عدم توجه به خدا و تعالیم پیامبران الهی می باشد. راه برون رفت از این بحران آن است که بار دیگر آدمی به خود رو کند و تنها بعد مادی را در نظر نگیرد، بلکه به بعد معنوی و غیر مادی خود و گنجینه های نهفته در آن نیز اهتمام جدی بورزد. زندگی را منحصر به این دنیا نداند و رشد و تکامل اخلاقی و معنوی خود را در عمل به تعالیم پیامبران الهی بداند. تنها تعالیم پیامبران الهی است که می توان مکارم و فضایل اخلاقی را به اوج خود برساند. چنانکه پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید: من بر انگیخته شدم تا مکارم اخلاق را به اوج خود برسانم.

بحران معرفتی

برخی تنها ابزار شناخت را حس و تجربه حسی می دانند و آنچه را به چنگ حس و تجربه نمی آید، انکار می کنند و به تعبیری، عالم را با پدیده های زمانمند و مکانمند برابر می دانند و امور غیر مادی را که با ابزار حسی، شناختنی نیستند انکار می کنند. آنان می کوشند روش مکانیکی و علمی را که هر حادثه مادی را بر حسب حادثه مادی پیشین تبیین می کند به شناخت همه حقایق سرایت دهند. این روش بر محدودیت شناخت در حوزه تجربه حسی و تعمیمات برگرفته از آن تأکید می کند و در نتیجه واقعیتی را که در خور این روش نباشد، بر نمی تابد. لازمه این روش آن است که امور غیر مادی از دایره شناخت انسانی بیرون بمانند و نتیجه چنین نگاهی به ابزار شناخت مادی گرایي است.

گروهی دیگر مانند برخی عارفان بیشتر به ابزار شهود عرفانی توجه نموده اند و از دو ابزار دیگر غفلت ورزیده اند. اگر آدمی به درستی در خود تأمل کند، در می یابد که ابزار حسی و تجربی تنها ابزار شناخت نیست، بلکه قوه عقلانی و شهود عرفانی نیز گونه ای دیگر از ابزار شناخت هستند. انسان با کمک قوه عقلانی می تواند از امور محسوس به امور نامحسوس راه یابد و با کمک شهود عرفانی بی واسطه امور غیرحسی را مشاهده نماید. بنابراین، محدود کردن ابزار شناخت به حس، عقل و یا شهود عرفانی، ناشی از عدم شناخت واقعی انسان است. انسان باید هر سه ابزار شناخت را معتبر بداند و قلمروهای خاص هر یک را در شمار حوزه های شناخت لحاظ کند.

همچنین هنگامی که انسان به درون خود بنگرد و به روح غیر مادی خویش توجه نماید، عالم را منحصر به ماده نخواهد دانست، بلکه به واقعیتی غیر مادی نیز اذعان می کند. از این رو، نمی توان با یک ابزار شناخت مانند ابزارحس که اختصاص به قلمرو خاصی از شناخت دارد، همه قلمروهای شناخت را کاوید و به بررسی نهاد و تنها گزاره هایی را معنادار دانست که صحت آنها در تجربه به اثبات می رسد و یا ابطال می گردد.

بحران معنوی و روانی

در جهان امروز پیشرفت های شگفت آوری در علوم تجربی به ویژه روان شناسی و روان کاوی رقم خورده اند، اما نتوانسته اند مشکلات روحی و روانی انسان، مانند اضطراب ها، فشارهای روانی، روان پریشی، افسردگی ها و پوچ گرایی و بی معنا بودن زندگی را درمان بخشند. انسان امروز، هویت واقعی خود را از دست داده و خویشتن خویش را گم کرده است. علی رغم اینکه او در پرتو پیشرفت ها و امکانات مادی و رشد صنعت ارتباطات بهتر می تواند با انسانهای دیگر ارتباط برقرار سازد، احساس تنهایی می کند.

تمام این مشکلات ناشی از آن است که آدمی، هویت و حقیقت انسانی خود را به خوبی نشناخته و نقطه اتکا و آرامش خود، یعنی خداوند متعال را از دست داده است. انسان موجودی فقیر و وابسته به خداست، اما رابطه خود را با خدا نایده انگاشته و حتی با خدا به تصور آنکه با آزادی اش ناسازگار است، قهر کرده و او را از زندگی خود کنار نهاده است، غافل از آنکه حیات و تکامل و تعالی او در گرو ارتباط با خداوند است.